

استیضاح معروف آیت الله مدرس از دولت سردار سپه

<http://www.irdc.ir/fa/content/6394/default.aspx>

در روز ۷ مرداد ۱۳۰۳ استیضاح سردار سپه (رضاخان) توسط آیت الله مدرس مطرح شد. جلسه استیضاح با خشونت و ضرب و شتم استیضاح کنندگان پایان یافت.

در راهروی مجلس، "سردار سپه با آن جثه غول‌آسایش با دست راست گلوی مدرس را گرفته، به دیوار فشار می‌داد. سید حسن زعیم دوست و یار مدرس که دید نزدیک است سید مدرس خفه شود، از عقب سر سردار سپه، دو انگشت راست خود را در دهان سردار گذارده به طوری می‌کشد که چیزی نمانده بود دهان سردار سپه از هم دریده شود پس ناچار دست از گریبان مدرس برمی‌دارد، ولی سردار به طوری انگشتان دست زعیم را گاز می‌گیرد که خون از آن جاری می‌شود...."

رضاخان همین که خر خود را خوب سوار شد، دیگر خود را زیاد محتاج به جلب قلوب و عوام فریبی و نرمی ندید، و يك مرتبه پرده را عوض کرد. دستورات راجع به مجالس روضه‌خوانی و دست سر و گوش کله جنبانان کشیدن فوراً تغییر کرد. و اوامر موکدی مبنی بر سخت‌گیری و فشار و الدرم و بلدلم به مأمورین صادر گردید. نظامیان و سرکردگان دستور داشتند که با نهایت خشونت و تبختر با مردم رفتار کنند، تا زهره چشم از ملت گرفته و شئون و احترامات زیادی از راه مستقیم ترس در دل‌ها ایجاد نماید. يك مثل فرانسوی می‌گوید: ظاهر تشخص و تفرعن همیشه در عوام کارگر می‌افتد «سردار سپه این معنی را صد در صد به کار بست و «در عوام» حقیقتاً هم کارگر افتاد. روی همین نقشه «اول حکومت پایتخت را نظامی کرد، و عمداً بدون مراجعه به مجلس و خود سرانه يك روز بی‌خبر حکومت نظامی را اعلام نمود.» بگیر بگیر شروع شد. عده‌ای از آزادی‌خواهان واقعی مجرب و عده‌ای از هوچیان گردن شق را متدرجا گرفتند. روزنامه‌های دولتی، یعنی طرفداران اکثریت هم مرتب نفس اقلیت را می‌بریدند و هر تهمت و افترائی که به عقلشان می‌رسید (متأسفانه تاکنون همیشه این متاع رایج بازار سیاست ایران بوده و هست) به آن بیچاره‌های رشید می‌بستند. لقب‌های جاسوس و اجنبی پرست و مرتجع و پوسیده و دزد و جانی و از این قبیل از طرفین سبیل بود. در مجلس شورای ملی هم يك علم شنگه‌ای بین دستجات مختلف پیدا شده بود که ، سگ صاحب خودش را نمی‌شناخت. مدرس کارش از صحبت‌های فردی و کمیسیون‌های خصوصی مجلس گذشته و همه اقداماتش بی‌نتیجه و عقیم مانده بود فقط دو راه بیشتر در پیش نداشت: یا از میدان در رفته و مثل دیگران فقط به ملائی و مدرسی و اسم بی‌مسمای و کالت مجلس اکتفا کند. یا اینکه مثل جدش بدون ترس و وا همه با علم به برتری قشون دشمن، خودش با چند نفر وفادار به میدان بتازد. آشنایی با روحیه مدرس حدس این قضیه را خیلی آسان می‌کند، و بدون تردید اگر هم اسنادی در دست نداشتیم، می‌توانستیم بگوییم که مدرس البته راه دومی را انتخاب کرد. مدرس با اینکه به خوبی می‌دانست هر خطری حتی خطر جانی او و بعضی از رفقاییش را صریحاً تهدید می‌کند، معذک در سر دو راهی لجام رفتار خود را به دست طبیعت تند و رشید و سرکشش داده و بی‌محابا به طرف راه حمله شتافت. نه راه فرار. روز هفتم مرداد ماه ۱۳۰۳ همین که مجلس به ریاست پیرنیا تشکیل شد و تشریفات اولیه به عمل آمد، مدرس رفت پشت تریبون. همه ساکت شدند، دوست و دشمن چشمان خود را به لب‌های کلفت و سیاه و لحمی مدرس دوخته بودند، و حتی مخالفین مزد گرفته و مضممش هم نمی‌توانستند قلباً، رشادت و عزم این سیدی که فقط با يك

عصای کج و کوله می‌خواهد به جنگ يك ارتش چهل هزار قشونی برود، منکر شوند. مدرس اول بسم‌الله الرحمن الرحيم و چند عبارت عادی خودش را که با کمال مهارت همیشه برای متوجه کردن گوش‌ها در ابتدای نطقش می‌گفت بیان کرد، و با ذکر مقدمه فی‌البدهه وارد مطلب خطرناک شد. "مطلبی را که می‌خواهم به عرض آقایان برسانم این است که در حقیقت از روز انعقاد مجلس شورای ملی هر روز یا هر هفته یا هر ماه (مبالغه نشود) يك وضعیات و يك رنگ‌های مختلفی برای مملکت و برای ماها اتفاق افتاده است که در واقع خوب یا بد حالا موقع ندارد ولی در نتیجه‌اش زحمت‌هایی هم برای دولت، هم برای مجلس و هم برای مردم تولید شده است، و بدین جهت نتوانسته‌ایم درست آن خدمتی که در این چند ماه بایستی کرده، به عقیده من، آن خدمت را به خوبی انجام داده باشیم. حالا این رنگ‌ها منشأش چه بود، خوب بوده، بد بوده، داخل در آن مذاکرات نمی‌شوم. همین قدر رنگ‌های عجیب و غریب و بی‌سابقه‌ای بود که ما فکرش را هم نکرده بودیم. تا رنگ اخیر که مسئله حکومت نظامی بود. مسئله حکومت نظامی را به عقیده من قانون شامل نمی‌شد، و می‌بایست از مجلس اجازه گرفت. صلاح بود یا صلاح نبود هر چه بود و نبود با این صدماتی که به مردم وارد می‌آید که مشهور تمام مردم و تمام دنیا است، خوب نیست یا اینکه صلاح نیست. ماها مخالف بودیم و مخالف هم هستیم. بعضی رفقا چون میل نداشتند این مسئله در مجلس مذاکره شود که بنده هم یکی از آنها بودم خواستیم در خارج مجلس يك کمیسیونی از عقلا این مسئله را حل بفرمایند. در کمیسیون هم آقایان مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک و سایر وجوه تشریف داشتند، که خواستیم این مسئله زیاد در مجلس مذاکره شود، بلکه در خارج مجلس در آن کمیسیون حل شود. اگرچه بنده خودم عضو کمیسیون نبودم که کاملاً مذاکرات آن را بفهمم، ولی کیف کان مقصود ما این بود که بلکه این مسئله در خارج مجلس حل شود، و در مجلس خلاف نزاکتی صحبت نشود. متأسفانه این هم نشد، بالاخره منتهی به این شد که بعضی آقایان رفقا مجبور شدند به جهت بیان وضعیات که بسیار ناگوار بود در مجلس صحبتی بدارند. آقای ملک‌الشعرا صحبتی نمودند، آقای حائری زاده اظهاراتی فرمودند، البته حفظ شئون و مراتب مجلس بر هر چیزی مقدم است. آقای رییس به مقتضای وظیفه خودشان عمل کردند موجب تشکر است و البته باید حفظ نظم و حفظ نظام‌نامه را بکنند، که وضعیات مجلس محفوظ باشد. لهذا اگر بنا شود همه روزه بنده یا یکی از آقایان بخواهیم از ناگواری وضعیات و عملیاتی که می‌شود و رفتارهایی که می‌شود (که بنده عقیده‌ام این است در سید چهار صد سال استبداد سابقه نداشته است و اگر بود در تاریخ هم خوانده می‌شد که فلان بچه هفت ساله را حبس کنند! یا فلان زن را کتک بزنند!) بایست همه روز در مجلس که ابهت و جلالتش لازم است و باید وضعیاتش خیلی وضعیات نیکو باشد، این اوضاع بوجود آید و بعضی اوقات هم ملاحظه می‌شود که آقای رییس مجاهدت فوق‌العاده می‌فرمایند که شأن مجلس محفوظ بماند. و من تصدیق می‌کنم این نحو بیاناتی که چند روز قبل شد، کانه همه آقایان میل نداشتند این نحو بیان بشود. حتی من ملتفت نشدم کدام يك از آقایان بودند، گویا شاهزاده سلیمان میرزا بودند، که فرمودند چرا استیضاح نمی‌کنید و ما را دعوت به استیضاح فرمودند. از آنجایی که باید ابهت و جلالت و نزاکت در مجلس شورای ملی محفوظ باشد، و از طرفی هم ناگوار است و سکوت نمی‌شود کرد لذا اجابت کردیم دعوت از این وضعیات که بسیار سخت و دعوت کننده را و این ورقه استیضاح را تقدیم می‌داریم." وکلای اکثریت که پس از این مقدمه دیدند، مدرس تند نرفت و اسم کسی را به زبان نیاورد و رعد و طوفانی پیا نکرد و هیچ گونه مستمسکی برای اعتراض و آشوب به دست نداد کم کم نفسی کشیدند و یکی از آنها برای اینکه بهت دیگران را بشکند گفت: «استیضاح هیچ وقت سابقه نداشته که با ذکر مقدمه باشد» آن وکیل راست می‌گفت، تقدیم استیضاح مقدمه زیاد لازم ندارد، ولی در این جا یکی از رنگ‌های پارلمانی مدرس به خوبی ظاهر می‌شد، و آن این است که با این مقدمه ماهرانه، بدون خشونت و مباحثه تمام وکلای حادثه جوی اکثریت را تشویق و تکلیف به

سکوت و آرامش کرد. و در واقع هر چه دلش خواست گفت و قبیح‌ترین جنایات را نیز به دولت نسبت داد ، ترور و استبداد و قانون‌کشی و اجحاف به زن و بچه و غیره را صراحتاً جسته جسته در ضمن یادآوری حفظ شئون و مراتب مجلس و لزوم رعایت نظام و نظام‌نامه بیان کرد و مثل دواى تلخی که در وسط قرص‌های شیرین می‌گذارند همه آن تلخی‌ها را به خورد اکثریت داد و هیچکس هم نتوانست کوچکترین وسیله و مجالی برای اعتراض نسبت به حرف‌های او پیدا کند. وقتی آن وکیل اکثریت (که گویا نجات بود) اعتراض غیر مؤثر بالا را کرد، مدرس با کمال حاضرالذهنی مناسب دید که قدری از برندگی استیضاح بکاهد، و قبل از به کار بردن این نیشتر ، موضع را اندکی بی‌حس کند، تا بلکه به این وسیله قدری از دست و پا زدن و لگد اندازی مریض نیشتری کاسته شود گفت: «این کلمه را هم اجازه می‌خواهم عرض کنم، فقط استیضاح من از حیث بودن سردار سپه است در رأس سیاست والا از حیث وزارت جنگی ایشان اگر ترتیبی بشود که وزیر جنگ باشند بنده هم طرفدار ایشان می‌باشم و همیشه طرفدار بوده و خواهم بود». با در نظر گرفتن اوضاع و احوال آن روز و سابقه قهر سردار سپه تهدیدات امیر لشگرها ، و رعب و مزدوری اکثریت و کلا و غیره، حقیقتاً این عبارت دومی مدرس را باید یکی از برجسته‌ترین تردستی‌های پارلمانی مدرس شمرد. در همین چند کلمه ، يك دنیا رنگ روان‌شناسی وجود دارد، که برای احتراز از دراز شدن مطلب، فعلاً از تفسیر آن خودداری کرده و به مخیله خود خوانندگان واگذار می‌کنیم. عین استیضاح معروف خطرناک از این قرار است: بسم الله الرحمن الرحيم ، مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی اینجانبان راجع به مواد ذیل از آقای رییس الوزراء استیضاح می‌نمایم. ۱- سوء سیاست نسبت به داخله و خارجه ۲- قیام و اقدام بر ضد قانون اساسی و حکومت مشروطه و توهین به مجلس شورای ملی ۳- تحویل ندادن اموال مقصرین و غیره به خزانه دولت و بودجه وزارت جنگ **حائری زاده - عراقی - کاررونی - مدرس - اخگر - ملك الشعرا - زعيم**. روز تاریخی استیضاح رسید، و صبح سه شنبه هفدهم محرم (۲۷ مرداد ۱۳۰۲) الکتریسته زیادی در تمام فضای مجلس و اطراف آن محسوس بود. کارآگاهان شهربانی ، و پلیس‌های مخفی، و پلیس‌های آشکار و رجاله‌های مزدور، و چاقوکشان چريك و هوچیان داوطلب، و امثال آن در میان گروه تماشاچیان کنجکاو در حوالی مجلس پراکنده بودند، و نگاه‌های مظنون و کله‌های مشکوک همه جا به نظر می‌آمد و احساس می‌شد. معتقدین به مدرس که آن روز حاضر شده بودند خیلی در اقلیت بودند، زیرا از يك طرف هنوز منظره سر نیزه‌ها و شمشیرهای روز «**جمهوری خواهی**» و سر و دست‌های شکسته در خاطره‌ها بود. و از طرف دیگر غالب سرجنبانان و میدان‌داران و سردسته‌های طرفداران مدرس را زندانی یا تبعید کرده بودند. و هواخواهان مدرس، چون بدون افسر و سرکرده شده بودند ، به آسانی عبارت مخدر و مؤثر «**ما را کجا می‌برند**» را ذکر کرده و در خانه‌های خود لمیده بودند. در خود مجلس هم مدرسین یار زیادی نداشتند، زیرا وکلا اکثریتشان سردار سپه‌ی بودند ، و به تماشاچیان هم غالباً از اکثریت بلیط ورودی داده شده بود. در حوالی ساعت ده صبح مدرس عصازنان به مجلس آمد و از همان بدو ورودش تعزیه شروع شد. هوکنان مزدور از دم در، طبق دستور شهربانی شروع به جنجال و اهانت را نسبت به مدرس گذاشتند، صداهاى قالبی، «مرده باد مدرس!» تمام صحن مجلس را پر کرد. چند نفر هم زنده باد مدرس می‌گفتند و صدایشان در غلغله مخالفین مستهلک می‌شد. نزدیک عمارت عده‌ای به طرف مدرس هجوم کردند، ولی آزاری نرساندند، سیلی جمهوری خراب کن دکتر احیاء السلطنه(۱) پند مفیدی به دولتیان داده بود، و گفته سردار سپه در خاطره‌ها بود که در حال غضب لطیفه‌گو شده و گفته بود «این پسره مادر... احیاءالسلطنه با يك سیلی بیجا سلطنت قاجاریه را احیا کرد...!» مدرس در آن جنجال خطرناک نه تنها هراسی به خود راه نداد و دست و پای خود را گم نکرد، بلکه دست از متلك گویی هم نکشید، و مثل اینکه آن حوادث را کاملاً عادی و با نظر حقارت نگریسته باشد برگشت و به دستور مرده‌باد گویان مزدور گفت: «**آخر اگر مدرس بمیرد دیگر کی به شما پول خواهد داد !** و پس

از آن فریاد کشید «**زنده باد خودم ... زنده باد مدرس!**» مدرس خود را به اطاق فراکسیون اقلیت می‌رساند و چند نفر از وکلا دور او را گرفته با وی مشغول گفتگو می‌شوند. سردار سپه نیز که به مجلس آمده بود و شنید که مدرس به او گفته: (مرده باد سردار سپه) که این قضیه سخت برآشفته شده مجدداً از پایین سرسرا صدای مرده باد مدرس بلند می‌شود و مدرس از اطاق بالا پنجره را گشود سر خود را بیرون می‌آورد و فریاد می‌کند «مرده باد سردار سپه» به محض اینکه این جمله را تکرار می‌کند چند نفر از طرفداران دو آتشه سردار از جمله سید یعقوب انوار و یکی دو نفر دیگر با دوات و بادبز و هر وسیله‌ای که در دسترسشان بود به طرف مدرس حمله‌ور شده به وی بناک ناسزا گویی را می‌گذارند. این مجتهد رشید پهلوان از گیر جمعیت رجاله که خلاص شد و وارد عمارت مصون مجلس گردید، دچار نمایندگان آنها شد، و جمعی از برگزیدگان! ملت با دوات و باد بز و غیره به او حمله کردند. سردار سپه که قبلاً هم شنیده بود مدرس «**مرگ بر سردار سپه**» را گفته علی‌رغم همه شکیبایی و بردباری، عنان اختیار از کف می‌دهد و به طرف مدرس می‌رود، آنگاه با مشت‌های کرده خود را به وی می‌رساند و پس از قدری اشتلم و تهدید به طرف مدرس حمله کرد و یقه آن پیرمرد لاغر و خسته را گرفت و با غضب کنج دیواری گذاشته و گفت: «**آخر سید تو از من چه می‌خواهی**» آن پهلوان هم در آن حال که مثل جوجه‌ای در چنگال آن ببر مازندران گرفتار بود، باز ذره‌ای ترس از خود ظاهر نکرد و فوراً با رشادت و عزم راسخ با لهجه اصفهانی‌ش گفت: «**می‌خواهم کو تو نباشی !!!**» یکی از نمایندگان دوره پنجم که خود از نزدیک شاهد ماجرا بوده چنین نقل می‌کرد: که سردار سپه با آن جثه غول‌آسایش با دست راست گلوی مدرس را گرفته، به دیوار فشار می‌داد. سید حسن زعیم دوست و یار مدرس که دید نزدیک است سید مدرس خفه شود، از عقب سر سردار سپه، دو انگشت راست خود را در دهان سردار گذارده به طوری می‌کشد که چیزی نمانده بود دهان سردار سپه از هم دریده شود پس ناچار دست از گریبان مدرس برمی‌دارد، ولی سردار به طوری انگشتان دست زعیم را گاز می‌گیرد که خون از آن جاری می‌شود. به همین جهت هم سردار سپه به عوامل خود دستور می‌دهد که هنگام خروج از مجلس، نمایندگان اقلیت راکه وی را استیضاح کرده بودند مورد ضرب و شتم قرار دهند. داستان که به اینجا می‌رسد، سردار سپه در حال خروج از سرسرای مجلس خطاب به مدرس می‌گوید «**شما محکوم به اعدام هستید، شما را از بین خواهم برد**». خلاصه آن روز صبح مجلس تشکیل نشد. از استیضاح کنندگان عده‌ای بنا به احتیاط نهار را در مجلس ماندند و عده دیگر من جمله خود مدرس و کازرونی و حائری‌زاده بدون واهمه به طرف منزل‌های خود رفتند که عصر باز برگردند. در راه عده‌ای از همان چماقداران روز مزدی به آن سه نفر حمله کردند. مدرس را نزدیک مسجد سپهسالار کتک زدند، و کازرونی بیچاره را سخت مجروح کردند به طوری که سخت درخانه افتاد و نتوانست به مجلس بیاید. بعد از ظهر آن روز مجلس تشکیل شد، ولی مقدمه صبح، سرنوشت استیضاح را روشن کرده بود، و واضح بود که رأی اعتماد به نفع دولت تمام خواهد شد. پس استیضاح کردن چه فایده دارد. مدرس صلاح دید استیضاح نشود و به همین جهت هم خودش را مجلس برنگشت و فقط به ملک‌الشعرا که نهار را در مجلس مانده بود نوشت که به جای استیضاح شرح وقایع قبیح صبح را در جلسه علنی بگوید و تکلیف استیضاح را به وقت مناسب‌تری محول نماید. ملک‌الشعرا با شهامت پسندیده‌ای رفت پشت کرسی خطابه و پس از ذکر مقدماتی گفت: «... صبح امروز آقایان برای اظهار استیضاح در مجلس حاضر شدند. همه آقایان بودند و می‌دانند که هجوم دستجات تجهیز شده معین بدون جواز به داخل مجلس قدری قیافه مجلس را از حالت طبیعی خارج کرده بود. در این موقع آقای مدرس نماینده اقلیت وارد مجلس شدند و نسبت بدیشان يك نوع مهاجمه شدید و خطرناکی از طرف همان دستجاتی که بدون جواز وارد مجلس شده بودند به عمل آمد. و علاوه بر این مهاجمه شدید و خطرناک و فریادهایی که البته همه آقایان شنیده و دیدند در موقعی که از

طرف بعضی از نمایندگان مجلس در خود اطاق فراکسیون نسبت به آقای مدرس به عمل آمد از قضا رییس محترم دولت هم در همان حین وارد اطاق شدند و از همان هجوم ممانعت شد و هر گاه ممانعت نمی‌شد شاید بیشتر اسباب تأسف می‌شد. این قضایای دور از متانت و عجیب باعث این شد که يك تأسف فوق العاده زیاد و شدیدی در نمایندگان اقلیت ایجاد گردید، و موجب آن شد که از مجلس محترم که مرکز قانون‌گذاری است و فی‌الحقیقه مرکزی است یگانه و اولی تر نقطه‌ای است که بتواند در حفظ قانون اساسی و مصونیت همکاران ساعی باشد سؤال کنیم و پرسیم که آیا تکلیف ما با این وضعیات شرب الیهود چیست؟» پس از نطق مفصل و مشروح ملك‌الشعرا که خلاصه کوچکی از آن را در فوق دیدید، سلیمان میرزا از طرف دولت مدافعات و حملاتی کرد و **خلاصه استیضاح نشد** . ولی معذک سردار سپه که از نتیجه کار خود مطمئن بود و تأثیر پخت و پزهای سابق و تأثر آن روز را موفقانه مشاهده کرده بود تقاضای رأی اعتماد کرد. تا با حائز شدن اکثریت مسلم، شبهه‌ای در اذهان باقی نماند. رأی اعتماد گرفته شد و دولت البته ! حائز اکثریت گردید پانوشت: ۱- در جریان سخنرانی شهید مدرس در مخالفت با جمهوری رضاخانی دکتر احیاءالسلطنه سیلی سختی به گوش مدرس نواخت. این عمل به قدری مردم را برآشفته که اساس جمهوری را در هم پیچید. مردم می‌گفتند این چه جمهوری است که هنوز نیامده به سید روحانی سیلی می‌زنند؟ همین اعتراضات کار جمهوری را به پایان رساند. منبع: ۱- از کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاءالدین طباطبایی تا دولت بازرگان، محمود طلوعی ۲- بازیگران عصر طلایی ، ابراهیم خواجه نوری